

این همه شادی و شادخواری، این همه «ساقی نامه»ها، «رُبَاب نامه»ها و میگساری‌ها در شعر و ادب فارسی متأثر از آئین‌های زرتشتی و میترائی است که «روح اسلام» از آن‌ها بیزار است. جلوه‌هایی از آئین‌های مهری (میترائی) را امروزه در کردستان و در میان «یارسان»ها یا «اهل حق» می‌توان دید.

نگاهی نو به جنبش بابک خرم‌دین (بخش سوم)

جلوه‌های آئین‌های مهری (میترائی) در کردستان امروز و در میان «یارسان»ها یا «اهل حق»

علی میرفطروس



آن کس که زندگی و برازندگی می‌آموزد؛

بندگی نمی‌آموزد.

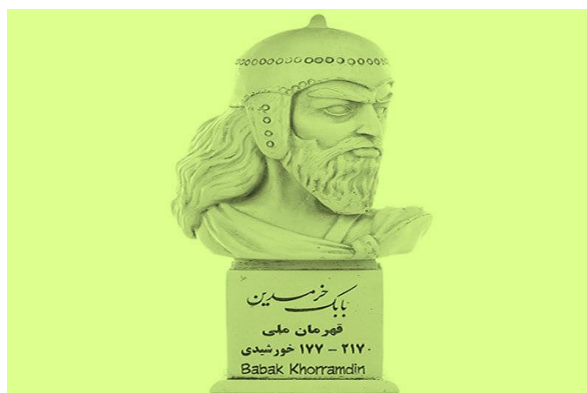
(سخن منسوب به بابک خطاب به پسرش)

خرمدینان در تاریخ

عقیده شناسان عموماً تاریخ خرمدینان را به بعد از اسلام ارجاع داده‌اند، درحالی‌که به نظر می‌رسد خرمدینی، آئینی باستانی و مربوط به ایران پیش از اسلام بود، چنانکه ابن ندیم در سخن از مزدک و مزدکیان از یک مزدک مهین (قدیم) و یک مزدک کهن (اخیر) یاد کرده و می‌گوید:

مزدک مهین (قدیم) پایه‌گذار خرّمیّه باستان بود که شاخه‌ای از آئین زرتشتی است و پیروانش را اندرز می‌داد که از خوشی‌های زندگی بهره‌جویند و از آنچه خوردنی و نوشیدنی است به برابری و دوستکامی (المؤاساه و الاختلاط) خویشان را بهره‌مند کنند و از استیلا به یکدیگر (ترک الاستبداد بعضهم علی بعض) بپرهیزند... کرده‌های نیک را هدف خویش کنند. از ریختن خون و آسیب رساندن به یکدیگر بپرهیزند و مهمان‌نوازی را هرگز فرومگذارند. و مزدک کهن (اخیر) همان کسی است که در پادشاهی قباد پدیدار شد^۱

بغدادی، اسفراینی و ابن داعی نیز ضمن اینکه خُرمَدینی را به **پیش از اسلام** مربوط می‌دانند از یکی از پیشوایان خُرمَدینان به نام **شروین** یاد می‌کنند که «مادرش دختر یکی از پادشاهان ایران... و شروین بهتر و فاضل‌تر از محمّد و جمله انبیا و رسل بود»^۲



شروین در باور خُرمَدینان جایگاهی خاص داشته با این همه اطلاعاتی از وی در دست نیست. استاد یارشاطر با استناد به پروفیسور کریستن سن و پروفیسور نولد که معتقد است که شروین ظاهراً از شهیدان مزدکی بوده که در ماجرای مزدکیان به قتل رسیده است.^۳ بغدادی، سمعانی، اسفراینی و دیگران از خُرمَدینانی به نام «شروینیه» در کوه‌های همدان یاد می‌کنند که خاطره شروین را گرامی می‌داشتند و به یادش سرود می‌خواندند و می‌گریستند و بر کُشندگان شروین نفرین می‌کردند.^۴

این روایت‌ها یادآور مراسم **سوگ سیاوش** در منطقه بخارا است:

اهل بخارا را بر کُشتن سیاوش سرودهای عجیب است و مطربان، آن سرودها را **کین سیاوش** گویند. مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌ها است چنانکه در همه ولایت‌ها معروف است و مطربان آن را سرود ساخته‌اند و می‌گیرند و قوالان آن را **گریستن مغان** خوانند و این سخن زیادت از ۳۰۰۰ سال است.^۵

با این مقدمه، یادآور می‌شویم که به خاطر آشفتگی‌های پس از حمله تازیان به ایران، تا سال‌ها خبری از خُرمَدینان نداریم.

مقدسی، جمشید شاه پیشدادی را پسر **خُرمه** دانسته و بر این اساس خُرمَدینان را به **ایران پیش از اسلام** مربوط نموده است.^۶ چندی بعد، برخی مورخان از **خُرمه** زن مزدک یاد کرده که پس از به قتل رسیدن شوهر با دو تن از مزدکیان به شهر ری گریخت و در آنجا پنهانی مردم را به کیش مزدکی خواند که پس از مدتی:

باز خلقی بسیار در مذهب او آمدند... و مردمان، ایشان را **خرم‌دین** لقب نهادند... لیکن پنهان داشتندی این مذهب و آشکار نیارستندی کرد و بهانه‌ای می‌جستند به همه روزگار تا خروج کنند و این مذهب آشکار کنند.^۷

در روزگار حکومت سلمان فارسی در مدائن، گویا شرایط مناسبی برای ظهور دوباره مزدکیان و خرم‌دینان فراهم شده بود.^۸

به روایت ابن ندیم در پایان سده نخست حمله تازیان به ایران دین زرتشتی و باورهای خرمیه در خراسان رایج بود.^۹ در حوالی سال ۱۱۸ / ۷۳۶ که خراسان آستانِ حوادث مهمی برای سرنگون کردن حکومت بنی‌امیه و استقرار خلافت بنی‌عباس بود، فردی به نام «خداش» در نواحی مرو آیین خرمی را تبلیغ می‌کرد و وی را از آن‌رو «خداش» می‌گفتند که «در دین (اسلام) خدشه آورده بود»^{۱۰} خداش اقداماتی برای بهبود وضع مردم انجام داده بود و وقتی اخبار فعالیت‌های او به اسد بن عبدالله قسری - حاکم عرب‌اموی در خراسان - رسید، وی جاسوس‌هایی را برای دستگیری خداش به مرو فرستاد. خداش پس از مدتی دستگیر و به حاکم خراسان تسلیم شد. او هنگام برخورد با حاکم‌اموی به درشتی سخن گفت، چندان که قسری دستور داد: «زبانش را کنند، دست‌هایش را بریدند، چشم‌هایش را کور کردند و جسدش را به دار آویختند»^{۱۱}. قتل خداش اگرچه به خرم‌دینان نواحی خراسان آسیب رساند، اما باعث نابودی آن‌ها نشد.

ابومسلم خراسانی و مشکل رهبری!

سرنگونی حکومت بنی‌امیه و استقرار خلافت عباسیان با فداکاری ایرانیان و خصوصاً «بهبزادان پور و نداد هرمزد» معروف به ابومسلم خراسانی انجام شده بود، اما با ناامیدی ابومسلم از خلافت عباسیان، وی در نامه‌ای به «امام جعفر صادق» کوشید تا حکومت را به شیعیان علی منتقل کند. اما جعفر صادق نامه ابومسلم را آتش زد و از پاسخ به آن پرهیز نمود.^{۱۲} نکته دیگر، سوءقصدی بود که گویا در دروازه خراسان علیه منصور عباسی تدارک می‌شده است^{۱۳} به روایت گردیزی:

چون ابومسلم این کارها بکرد، منصور را از آن‌همه خوش نیامد و به خویشتن بترسید. پس روزی ابومسلم را پیش خواند و بسیار گفت، و اندر خشم شد بر وی، و بفرمود تا ابومسلم را همان‌جا - پیش او - بگشتند.

۱۴

ابومسلم خراسانی در سن ۳۵ سالگی به قتل رسید ولی برخی مدعی شدند که ابومسلم نمرده، بلکه در کوه‌های ری پنهان شده و به زودی باز خواهد گشت.^{۱۵} خرم‌دینان نیز که دوستدار ابومسلم بودند معتقد شدند که «از نسل وی مردی بر خواهد خاست و حکومت را از بنی‌عباس خواهد گرفت»^{۱۶}.

ابومسلم در مبارزه علیه حکومت بنی اُمیّه از یاری‌های زرتشتیان و خُرمَدینان نیز سودجُسته بود^{۱۷} و لذا طبیعی بود که پس از قتل ناجوانمردانه او به دست خلیفه عَبّاسی (در سال ۷۵۴/۱۳۷) زرتشتیان و خُرمَدینان نیز به خونخواهی ابومسلم اقدام کنند، آن چنانکه به محض آگاهی از خبر قتل وی، سُنّباد که از خُرمَدیان بود در نیشابور به خونخواهی ابومسلم قیام کرد^{۱۸}. او از یاران نزدیک ابومسلم و نایب وی بهنگام رفتن ابومسلم به نزد خلیفه عَبّاسی بود^{۱۹}.

مهم‌تر اینکه پس از قتل ابومسلم، خُرمَدینان **دختر ابومسلم را به پیشوائی انتخاب کردند**، اقدامی که یادآور سُنّت ایرانیان پیش از اسلام در احترام به جایگاه زنان بود. به روایت «مُروج الذهب»: خُرمَدینانی که در زمان بابک ظهور کردند از این دسته بودند^{۲۰}.

در آن عصر خراسان بزرگ به خاطر دوری از پایتخت حکومت بنی اُمیّه (دمشق)، مرکز مبارزه علیه حکومت جابرائه اُمویان بود و با وجود شخصیت‌ها و شاعران برجسته‌ای در جنبش **شعوبیه**، ایرانیان نتوانستند حکومت حاکمیت مستقل خود را مستقر کنند. یکی از علل این ناکامی یا ناتوانی این بود که در آن زمان پس از حدود ۱۰۰ سال از حمله تازیان، خراسان چنان از وجود قبایل عرب مهاجر اشباع شده بود که هرگونه حرکت و تحوّل بدون حضور آنان غیرممکن یا بسیار دشوار بود. ۲۱ ازدواج اعراب مهاجر با ساکنان محلی، بافت جمعیتی این منطقه را دچار تغییرات ریشه‌ای کرد و این امر - چنانکه گفته ایم - یکپارچگی ملی را دچار ضعف و زوال نموده بود. فرزانه خراسان - فردوسی توسی - این تغییر ریشه‌ای را چنین گزارش کرده است:

چو با تخت منبر برابر کنند

همه نام بوبکر و عُمر کنند

نه تخت و نه دیهیم بینی، نه شهر

ز اختر همه تازیان راست بهر

شود بنده بی هنر شهریار

نژاد و بزرگی نیاید بکار

پیاده شود مردم جنگجوی

سوار، آنک لاف آرَد و گفت و گوی

چو بسیار از این داستان بگذرد

کسی سوی آزادگان ننگرد^{۲۲}

از این رو، مخالفان حکومت بنی امیه در خراسان به جای انتخاب رهبری ایرانی، علمدار حَقّانیت و رهبری بنی عباس گردیدند که نَسَب به خاندان پیغمبر اسلام می‌بردند؛ موضوعی که با اعتقادات اعراب مهاجر در خراسان همخوانی داشت.

پس از استقرار حکومت عباسیان و حضور دولتمردان ایرانی در دستگاه خلافت - خصوصاً برمکی‌ها - فصل تازه‌ای در حیات سیاسی - فرهنگی ایرانیان آغاز شد اما این فصل تازه، «دولت مستعجل»ی بود که با قتل ابومسلم و سپس کشتار هولناک اعضای خاندان برامکه به قدرت گیری عناصر عرب و سپس، سرداران تُرک در دستگاه خلافت عباسی منجر شد.

قتل ابومسلم به دست منصور خلیفه عباسی تأثیرات عمیقی در میان ایرانیان داشت، وجود آن‌همه **ابومسلم نامه**‌ها نشانه علاقه عمیق ایرانیان نسبت به وی بود.^{۳۳} با چنان ارادت و علاقه‌ای، یکی از نتایج سیاسی قتل ابومسلم این بود که خونخواهی وی پرچم اتحاد زرتشتیان، هواداران ابومسلم، مزدکیان، خرمدینان و غلات شیعه علیه عباسیان شد چندان که:

چون رافضیان [غلات شیعه] نام **مهدی** شنیدند و مزدکیان نام **مزدک**، از رافضیان و **خرمدینان** خلقی بسیار بر سُنباد گرد آمدند... و مذهب خرمدینی با گبری (زرتشتی) و تشیع آمیخته شد و بعد از آن در سربا یکدیگر می‌گفتندی تا هر روزی پرورده‌تر شد، تا به جایگاهی رسید که این گروه را مسلمانان و گبران، **خرمدین** می‌خواندند.^{۳۴}

چندی بعد، حضور یک فرمانده بزرگ به نام **خشوی خرمی** در قیام مقنّع (۷۷۵/۱۵۹) نشانه مشارکت خرمدینان در این قیام بود. ۲۵ عبدالعزیزالدوری - پژوهشگر عرب - معتقد است که عقاید مقنّع در اصل **خرمیه** بود. ۲۶ در سال ۷۱۸-۷۹۶ قیام عمرو بن محمد بن عُمَرَکی **زندیق** رهبر سرخ جامگان گرگان (محمّره) ۲۷ و نیز حضور **علی مزدک** و برادرش در قیام خرمدینان اصفهان (۸۳۳/۲۱۸) نشانه تداوم باورهای خرمدینی در آن عصر بود. علی مزدک سپس به جنبش بابک خرمدین پیوست. ۲۸

خواجه نظام‌الملک در این دوران از تمرکز مزدکیان و خرمدینان در نواحی جبال یاد می‌کند که ۵۰٪ مردم آن مزدکی و رافضی [غلات] بودند. ۲۹ جبال در آن دوران شامل شهرهای مهمی مانند همدان، اصفهان، آذربایجان، ری، گرگان، کرج، کاشان، خراسان، ماوراءالنهر و فارس بود. ۳۰ این روایت نشان‌دهنده پراکندگی جغرافیایی خرمدینان در نواحی مختلف ایران است؛ موضوعی که باعث شد تا خرمدینان در نواحی مختلف به نام‌های مختلف نامیده شوند از جمله: مزدکیه، خرمیه، محمّره (سرخ جامگان)، سرخ عَلمان، بابکیه و...

بدین ترتیب، در طول سالیان دراز، عقاید خرمَدینان با دیگر عقاید آمیخته شد و در کنار این اختلاط و آمیختگی به حیات خود ادامه داد.

خرمدینی؟ یا «خور دینی»؟

پژوهشگران درباره ریشه «خرمدین» نظرات مختلفی ابراز کرده‌اند. ۳۱ اما پروفیسور مارکوارت (Joseph Marquart)، ایران‌شناس آلمانی، «خرمدینی» را تحریف‌شده «خور دینی» نامیده ۳۲ و در واقع، خرمَدینان را به مهرپرستی (میترائیسم) مربوط کرده است. درحالی‌که استاد احسان یارشاطر با توجه به اهمیت شادی (سُرور) و خرمی در باور مزدکیان، وجه تسمیه خرمَدین را وجود همین سُرور و خرمی در باور خرمَدینان دانسته است. ۳۳ به اعتقاد نگارنده نظر مارکوارت ناظر بر جهان‌بینی فلسفی خرمَدینان و نظر یارشاطر ناظر بر آئین اخلاقی آنان است و لذا، این دو نظر، دو وجه یک جنبش است و مغایرتی با یکدیگر ندارند.

در تأیید نظر مارکوارت در انتساب خرمَدینان به مهرپرستی (میترائیسم) باید دانست که در ایران باستان نام‌هایی مانند **خورشید** و **میترو خورشید** رواج داشته است چندان که **اسپهبد خورشید** از یاران سُنباد بود. ۳۴ مؤلف بیان الادیان در ذکر «مذاهب مغان» از **پرستش آفتاب** در سه روز یاد می‌کند. ۳۵ در شاهنامه فردوسی - واژه‌های خور، خورشید، هور، آفتاب و مهر به صورت مترادف و مشابه به کار رفته و دارای مشخصات مشترکی هستند که نشانه یگانگی و پیوند ذاتی مهر و خورشید است.

یشتِ ششم اوستا به **خورشید** اختصاص یافته است. او ایزدِ فروغ و روشنایی است که صفت اش «تیز اسب» است و در مرتبه پرستش، همسان اهورامزدا است. در گاه‌شماری کهن ایرانی روز پانزدهم هر ماه **خورشید روز** نام دارد و ماه دهم هر سال (دی) **خور ماه** نامیده می‌شود. **خورشید** بر روی درفش پادشاهان، علامت اقتدار سلطنت، بقای ایران‌زمین و مظهر مملکت بود. ۳۶ ستایش خورشید توسط شاهان هخامنشی جلوه دیگری از مهرپرستی ایرانیان بود چنانکه به روایت یک مورخ رومی: شاه ایران پیش از رفتن به جنگ، همراه با سرداران و کارگزاران خویش، همگی به گرداگرد صفوف مردان مسلح می‌گشتند و به خورشید و مهر و آتش جاویدان نماز می‌گزارند. ۳۷ از سوی دیگر، **سوگند به خورشید** و سخن گفتن قهرمانان شاهنامه با خورشید نیز می‌تواند بازتاب مهرپرستی در آن عصر باشد:

بنالید و سر سوی **خورشید** کرد

ز یزدان دلش پُر ز امید کرد

چنین گفت کای روشن دادگر

درخت امید از تو آید به بر ۳۶

پس از سقوط سلسله ساسانیان، اندیشه‌های خُرمَدینی و مهرپرستی ادامه یافت، چنانکه پیروانِ به آفرید و سُنْبَد **خورشید** را پرستش می‌کردند. به آفرید (مرگ حدود ۷۴۹/۱۳۱) برای پیروان خود کتابی به زبان فارسی نوشته بود. جوهر اصلی عقاید او، **پرستش خورشید**، توصیه به آبادانی و صرف بخشی از دارائی‌ها برای تعمیر و ایجاد پُل‌ها و راه‌ها بود. ۳۹

سُنْبَد (مرگ ۷۵۴/۱۳۷) نیز که از **خُرمَدینان** بود (۴۰) به پیروانش می‌گفت: باید **کعبه** را ویران کرد و مانند گذشته باید **آفتاب** را قبله خود ساخت. ۴۱ مدتی بعد و در اوج جنبش بابک خُرمَدین، قیام **مهرکیش گُرد** (۴۲) و پسرش، **جعفر مهر کیش گُرد** نشانه تداوم باورهای مِهری (میترائی) در این دو قیام بود. ۴۳ جعفر مهرکیش گُردی - مانند بابک - دستگیر و پیکرش در کنار پیکر بابک به دار آویخته شد. ۴۴

مؤلف «مُروج الذهب» که در سال ۳۰۲ / ۹۱۴ از خُرمَدینان دیدار کرده از **گُردهای خُرمی** مانند «گُردکِیه» و «لُود (گُرد) شاهیه» یاد کرده که از همه خُرمیان معتبرترند. ۴۵

با توجه به نزدیکی شهرهای غرب ایران به پایتخت ساسانی (مدائن=تیسفون) می‌توان گفت که باورهای مِهری (میترائی) در نواحی کرمانشاه، آذربایجان، همدان و... رواج داشته است. جلوه‌هایی از این عقاید و آئین‌ها را امروزه نیز در کردستان و در میان **یارسان‌ها** یا **اهل حق** مشاهده می‌کنیم. استاد شفیع کدکنی در کتاب درخشان «قلندریه در تاریخ» معتقد است:

تردیدی ندارم که اگر هسته‌هایی از آئین خُرمَدینی در جهان باقی مانده باشد، جایگاه جغرافیائی آن همین ناحیه غرب ایران است و در همان نواحی که اهل حق باشندگان آن‌اند. ۴۶

شفیعی کدکنی ضمن توجه به تطوّر باورهای ایرانی - از جمله خُرمَدینان - در پس از اسلام به نکته بسیار مهمی اشاره می‌کند. وی می‌گوید:

از بسیاری از اهل حق شنیده‌ام که «علی» مورد نظر ما [اهل حق] ربطی به آن علی تاریخی - یعنی امام علی ابطالب - ندارد و استمرار یک حقیقت ازلی و ابدی است. ۴۷

اعتقاد به **پرستش آفتاب** در شعر و ادب پارسی نشانه تداوم اندیشه مِهری در ایران بعد از اسلام است چنانکه به قول مولوی:

چو غلام آفتابیم، هم از آفتاب گویم
نه شبم، نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

چو رسول آفتابیم، به طریق ترجمانی
پنهان از او پرسم، به شما جواب گویم

به قدم چو آفتابیم به خرابه‌ها بتابم
بگریزم از عمارت، سخن خراب گویم

چو ز آفتاب زادم به خدا که کی‌بادم
نه به شب طلوع سازم، نه ز ماهتاب گویم

استاد محمد معین در کتاب درخشان «مزدیسنا و ادب فارسی» ضمن بررسی مفهوم می مُغانه و مهر بازتاب آن‌ها را در ادب پارسی نشان داده است. ۴۸ درواقع، این همه شادی و شادخواری. این همه «ساقی‌نامه»ها و «زُبَاب‌نامه»ها و می‌گساری‌ها در شعر و ادب فارسی متأثر از آئین‌های میترائی و زرتشتی است که «روح اسلام» از آن‌ها بیزار است. مثلاً: حافظ آن‌قدر که از ارزش‌های دیرینه و پیشینه (باورهای ایران پیش از اسلام) یاد کرده، از ارزش‌های اسلامی تقریباً غافل است، توجه کنیم که حافظ چقدر از مُغان، پیر مُغان، خرابات، جمشید، سیاوش، فریدون، کیخسرو، جام جم، نکیسا، باربُد، مانی، مهر، خسرو، شیرین، آتشکده، زرتشت و... یاد کرده و چه مقدار مثلاً از محمد و علی...؟! تقریباً هیچ. ۴۹

در این تداوم تاریخی است که می‌توان با سخن اقبال لاهوری موافق بود:

گمان مبر که به پایان رسید کار مُغان
هزار باده ناخورده در رگِ تاک است

ادامه دارد

<https://mirfetros.com>
ali@mirfetros.com

علی میرفطروس

منابع

- ۱- ابن الندیم، پیشین ص ص ۴۱۶؛
 Yarshater, E: The Cambridge History of Iran, Cambridge university press, 1983, Vol. 3(2) p. 995
- کیش مزدکی، احسان یارشاطر، ایران نامه، سال دوم، شماره ۱، پائیز ۱۳۶۲، واشنگتن دی. سی، ص ۱۰
- ۲- بغدادی، پیشین، صص ۲۵۲؛ اسفراینی، پیشین، صص ۱۳۵؛ ابن داعی، پیشین، ص ۱۸۲
- ۳- یارشاطر، پیشین، ص ۲۶؛ بنابراین، سخن که محققانی که شروین مزدکی را «شروین بن سرخاب از شاخه کیوسیّه آز آل باوند طبرستان» دانسته‌اند، ناروا است. برای نمونه نگاه کنید به: محمدجواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۳۷
- ۴- بغدادی، پیشین، ۲۵۲؛ اسفراینی، ابوالمظفر، التبصیر فی الدین و تمیز الفرق الناجیه عن الفرق الهالکین، به تصحیح کمال یوسف حوت، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۳/۱۹۸۳، صص ۱۳۵-۱۳۶؛ الانساب، ج ۱، به تصحیح و تعلیق عبدالله عمر بارودی، دارالجنان، بیروت، ۱۴۰۸/۱۹۸۸، ص ۲۴۱
- ۵- نرشخی، پیشین، ص ۲۳-۲۴
- ۶- مقدسی، پیشین، مجلد ۱-۳، ص ۵۰۰
- ۷- خواجه نظام الملک، پیشین، ص ۲۴۹. همچنین نگاه کنید به: مُجمل التواریخ و القِصَص، پیشین، صص ۳۵۴ و ۳۵۸
- ۸- سلمان فارسی به دنبال آزار مزدکیان از ایران گریخت، اما در حوالی حجاز، قبیله بنی کلب او را به بردگی گرفت و سپس به قبیله دیگری فروخته شد و سرانجام در شمار بردگان حضرت محمد درآمد. وی، سلمان را به خاطر آگاهی و دانشش آزاد کرد و جزو مشاوران خود قرارداد. کرداری که از سلمان نقل می‌کنند گرایش‌های ضد اشرافی و شاید مزدکی او را نشان می‌دهد. او خود می‌گفت: «از اهالی جی (اصفهان) است و آتش‌پرست (زرتشتی) بوده و در خدمت پدرش تحصیل علوم کرده است»: مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۹، ص ۱۶۵؛ بناکتی، فخرالدین، تاریخ بناکتی، به کوشش جعفر شعار، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۸. برای آگاهی بیش‌تر نگاه کنید به:
- Louis Massignon, Salman pak et les premices spirituelles de l'Islam iranien, Paris, 1934.
- ۹- ابن ندیم، پیشین، ص ۴۱۸

- ۱۰- اخبار العباس، مؤلف گمنام، به تصحیح دوری و مطلبی، بیروت، ۱۹۷۱، ص ۱۵۹، ۲۱۲، ۴۰۳-۴۰۴؛ طبری، پیشین، ج ۹، ص ۴۰۸۹، ۴۱۶۴؛ مقدسی، پیشین، ص ۹۴۰
- ۱۱- تاریخ طبری، پیشین، ج ۹، ص ۴۱۶۴؛ مقدسی، پیشین، ص ۹۴۰؛ ابن حزم، پیشین، ج ۴، ص ۱۸۶. درباره خداهش نگاه کنید به: رضازاده لنگرودی، پیشین، صص ۱۳-۲۰
- ۱۲- برای شرح این ماجرا نگاه کنید به: ابن طقطقی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰، ص ۲۰۸
- ۱۳- نگاه کنید به مسعودی، پیشین، ج ۲، صص ۲۹۰-۲۹۱
- ۱۴- زین الاخبار، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۶۴. همچنین نگاه کنید به: مسعودی، پیشین، ج ۲، صص ۲۹۰-۲۹۶؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، صص ۳۵۵-۳۵۶
- ۱۵- ابن ندیم، پیشین، ص ۴۱۸
- ۱۶- مقدسی، پیشین، ج ۴-۶، صص ۹۶۱-۹۶۲، مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۷. با چنان تعلق خاطر به ابومسلم خراسانی برخی مورخان بابک خرم‌دین را از فرزندان مظهر پسر فاطمه (دختر ابومسلم) دانسته‌اند: دینوری، پیشین، ۴۴۴
- ۱۷- صدیقی، پیشین، ص ۱۹۰
- ۱۸- مسعودی، پیشین، ص ۲۹۷؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، صص ۳۵۶-۳۵۷؛ ابن طقطقی، پیشین، ص ۲۳۲؛ دینوری، پیشین، صص ۴۲۲-۴۲۳-۴۲۳
- ۱۹- ابن اسفندیار، پیشین، ج ۱، تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰، صص ۱۶۸ و ۱۷۴
- ۲۰- مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۷
- ۲۱- در این باره نگاه کنید به: «مهاجرت قبایل عرب به خراسان و پیامدهای فرهنگی آن»، حسین مفتخری، محمود نیکو و مسعود بهرامیان، فصلنامه مطالعات فرهنگی و اجتماعی خراسان، شماره ۳، آذر ۱۳۹۳، صص ۱۳۷-۱۶۴ «فتح خراسان و مهاجرت قبایل عرب به این سرزمین»، امیر اکبری، پژوهشنامه تاریخ، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۸۸، صص ۱-۱۸؛ «ازدواج‌های اعراب و خراسانیان در عهد امویان»، علی اکبر عباسی، مجله مطالعات فرهنگی اجتماعی خراسان، شماره ۲۲ و ۲۳، زمستان و بهار ۱۳۹۱، صص ۶۱-۸۰؛ «پیامدهای اجتماعی مهاجرت قبایل عرب به ایران»، علی بیات و زهره دهقان پور، مجله تاریخ و تمدن اسلامی، شماره ۱۴، پائیز و زمستان ۱۳۹۰، صص ۳-۲۴
- ۲۲- شاهنامه فردوسی، پیشین، ج ۹، صص ۳۱۸-۳۲۰
- ۲۳- در این باره نگاه کنید به پیشگفتار و توضیحات روشنگر حسین اسماعیلی در کتاب ابومسلم نامه به روایت ابوطاهر طرسوسی، انتشارات انجمن ایران‌شناسی فرانسه، انتشارات معین، شرکت نشر قطره، تهران، ۱۳۸۰

- ۲۴- خواجه نظام الملک، پیشین، صص ۲۴۹-۲۵۱ و ۲۷۹-۲۸۶
- ۲۵- ترشخی، پیشین، ص ۹۴، ۹۷
- ۲۶- العصر العباسی الاول، طبع الثالث، دارالطبعه، بیروت، ۱۹۹۷، ص ۹۲
- ۲۷- طبری، پیشین، ج ۱۲، صص ۵۲۷۶ و ۵۲۷۷؛ زرکلی، خیرالدین، الأعلام، ج ۵، بیروت، ۱۹۸۰، ص ۸۵
- ۲۸- خواجه نظام الملک، پیشین، ص ۲۴۹
- ۲۹- همان، ص ۲۴۹
- ۳۰- نگاه کنید به: صوره الارض، ابن حوقل، ترجمه جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، صص ۱۰۱-۱۱۷؛ حدود العالم، مؤلف ناشناس، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۰، صص ۱۴۰-۱۴۳
- ۳۱- رای آگاهی از این نظرات نگاه کنید به: نفیسی، پیشین، ص ۲۱؛ صدیقی، پیشین، صص ۲۳۷-۲۴۳؛ یارشاطر، پیشین، صص ۱۸-۱۹؛ کلیما، اوتاکر، تاریخچه مکتب مزدک، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۳، صص ۱۳۶-۱۳۷؛ رضازاده لنگرودی، پیشین، صص ۱۷۴-۱۷۵
- ۳۲- مارکوارت، ژوزف، «یک کنفرانس علمی درباره آذربایجان»، نشریه ایرانشهر، شماره ۷، برلین، ۱۳۰۵، ص ۴۰۲. داشتن این شماره ایرانشهر را مدیون دوست عزیزم مهرداد ایرانی هستم. از ایشان سپاسگزارم.
- ۳۳- Yarshater, ibid, p. 1005
- ترجمه فارسی: «کیش مزدکی»، پیشین، ص ۱۹
- ۳۴- نگاه کنید به: صدیقی، پیشین، صص ۸۹، ۱۷۵ و ۱۸۲؛ محمدی ملایری، ج ۴، ص ۳۱۵
- ۳۵- ابوالمعالی، پیشین، باب دوم، ص ۲۹۵
- ۳۶- نگاه کنید به: یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و نشر سروش، تهران، ۱۳۷۵، ص ۳۳۸
- ۳۷- هینلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، نشر چشمه، ۱۳۸۲، ص ۱۲۱
- ۳۸- شاهنامه فردوسی، ج ۹، پیشین، ص ۲۵، در پادشاهی خسرو پرویز؛ همچنین ج ۵، ص ۳۹۰ در جنگ بزرگ کیخسرو و افراسیاب.
- ۳۹- گردیزی، ابوسعید عبدالحی، زین الاخبار، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۲۰؛ بیرونی، ابو ریحان، آثارالباقیه، با حواشی اکبر دانا سرشت، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۷۲
- ۴۰- مسعودی، پیشین، ج ۳، ص ۲۴۴؛ ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۲۹۷
- ۴۱- خواجه نظام الملک، ص ۳۲۱

۴۲- مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۳۳۸

۴۳- دینوژی، پیشین، ص ۴۱۸

۴۴- طبری، ج ۱۴، ص ۵۹۵۴

۴۵- مسعودی، مروج...، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۷

۴۶- قلندریه در تاریخ، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۶، صص ۶۰-۶۱. برای معرفی این کتاب نگاه به مقاله نگارنده در لینک زیر:

<https://mirfetros.com/fa/?p=35833>

۴۷- شفیعی کدکنی، پیشین، ص ۵۸. همچنین نگاه کنید به توضیح دیگری در همین باره در صفحه ۳۳۹ همان کتاب.

۴۸- نگاه کنید به: مزدیسنا و ادب فارسی، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۶، صص ۲۶۶-۲۸۱

۴۹- نگاه کنید به گفتگوی نگارنده با بهروز رفیعی (راد)، دیدگاه‌ها، انتشارات عصر جدید، سوئد، ۱۹۹۳، صص ۳۹-۵۱. همچنین نگاه کنید به لینک زیر:

<https://mirfetros.com/fa/?p=199>